کافه ادبیات

به کوشش فاطمه زردشتی نی‌ریزی

زین قند پارسی

پارسی بگوییم و بنویسیم

به تفصیل =به گستردگی، با همه ریزه کاریها، ریز به ریز
به تفکیک =جداگانه، جدا از هم، جداجدا
به ثبات رسیدن =پایدار شدن
به ثمر نشستن =به بار نشستن، بازده داشتن، سودمند بودن، به سرانجام رسیدن
به حق =به سزا، روا، براستی، هرآینه
به خاطرِ =برای، از روی، از سر
به خاطر داشتن =به یاد داشتن

یک فنجان شعر

بهانه‌ی بهار در امتداد روزهای خوش

محسن جلویز

نگاه کن /ببین /بهار
با طراوتی خوش از نسیم گیسوانِ تاب گونه ات بهار می‌شود...
نگاه گرم آفتاب
به روی چشم های سرد پنجره
به شوق روی تو سوار می‌شود...
بهانه ی بهار
در امتداد روزهای خوش،
خودت
خدای لحظه های ناب من
میان شعرهای سخت عاشقانه‌ام
شدی
نفس شدی
رها به عشق
در آستان بودنم شدی ...
نگاه کن
ببین
به دیدنم بیا
نمی‌شود بدونِ تو.

کافه داستان

خوبِ خودمون

از اینترنت

مامانم زن خیلی خوبیه. از اون خوبایی که واسه خودش یه‌پا خانوم خونه‌ست. از اونا که آشپزی و کدبانوئیش بیسته!
از اون زنایی که با حرف‌زدن با مرد غریبه لپشون گل میندازه و چادرشو سفت میگیره! مامانم خیلی زن خوبیه!
از اون خوبا که بابام دوست داره و هی قربونش میره و هی دورش میگرده!
چند سال پیش یه روز داداش بزرگم اومد و گفت عاشق شده!
می گفت طرف دختر خیلی خوبیه!
از اونا که تو دانشگاه جزء نمره‌اول‌هاست!
از اونا که ته منطقن و میشه یه عمر زندگیو باهاشون ساخت!
از اونا که حرف نمیزنن هرجا، و هر چیزیو نمیگن!
خلاصه اینکه خیلی دختر خوبیه!
وقتی اینا رو تعریف می کرد داداش کوچیکم اخماش تو هم بود!
وقتی ازش پرسیدم چته، با حرص گفت خب آخه چه جوری میشه عاشق همچین دختری شد؟!
یه هفته پیش واسه همین داداش کوچیکم رفتیم خواستگاری.
دختری که با سینی چایی اومد داخل، شیطنت از چشاش می‌ریخت!
بوی عطرش کل اتاقو گرفته بود.
از اون دختر حاضرجوابا بود که اگه تو یه جمع بود صدای قهقهه‌اش همه‌جا پخش میشد! که دل داداش کوچیکه منو با همون نگاه‌های دلرباش برده بود...
داداش کوچیکم میگفت خیلی دختر خوبیه!
میدونین... خوبِ آدما با هم فرق می کنه!
مردم به خوبِ بابام میگن آپدیت‌نشده!
مردم به خوبِ داداش بزرگم میگن از دماغ فیل افتاده!
مردم به خوبِ داداش کوچیکم میگن قرتی!
اونجا بود که فهمیدم باید بگردیم دنبال خوبِ خودمون...
با خوبِ خودمون زندگی بسازیم و زندگی کنیم، نه خوبِ مردم.
نه داداشِ من میتونه با یه زن مث مامانم به تفاهم برسه، نه بابام میتونه کنار دختر مورد علاقه‌ی داداشم آرامش داشته باشه!
بچسبیم به خوبِ خودمون، حتی اگه از نظر بقیه خوب نباشه!

کافه پاراگراف

این چراغ نه از بهر خوداست

نابینائی در شب تاریک چراغی در دست و سبوئی بر دوش در راهی می رفت. فضولی به وی رسید و گفت:
ای نادان! روز و شب پیش تو یکسانست و روشنی و تاریکی در چشم تو برابر، این چراغ را فایده چیست؟
نابینا بخندید و گفت: این چراغ نه از بهر خوداست، از برای چون تو کوردلان بی خرداست، تا به من پهلو نزنند و سبوی مرا نشکنند.
حال نادان را به از دانا نمی‌داند کسی
گرچه در دانش فزون از بوعلی سینا بوَد
طعن نابینا مزن ای دم ز بینائی زده
زانکه نابینا به کار خویشتن بینا بود
بهارستان /عبدالرحمن جامی

معرفی شاعر

بهار خانوم یه ساله چشم به راتم

احسان افشاری
متولد ۱۳۶۵، از شعرا و ترانه‌سرایان جوانی که در چند سال اخیر توانسته پیشرفت چشمگیری داشته باشد.
در کارنامه هنری خود سابقه همکاری با هنرمندان برجسته‌ای مانند علی قمصری، قاسم افشار، سالار عقیلی و بابک زرین را دارد.
وی کارشناس رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی است. سراسیمه در مکث، بیگانه، مادام، سایه، دندانه‌های سین احسانم، از کتیبه تا کوبلن از آثار منتشر شده اوست.
ترانه بهاری زیر از اشعار اوست که قاسم افشار آن را اجرا کرده است.

یه روز نو یه سال نو رسیده
عکس بهار تو خونه قد کشیده
ابر کبود با سکه‌های بارون
داره به دست کوچه عیدی میده
بهار خانوم خسته‌ی راه نباشی
خانومی کردی اومدی دوباره
چتر درختو واکن و ببارون
بگو که تا آخر شب بباره
بهار خانوم یه ساله چشم به راتم
که رنگ شادی همه جا بپاشی
زمستون آی زمستون غریبه
بری که صد سال دیگه نباشی
عزیزتر از لحظه‌ی تحویل سال
وقتیه که تو دستامو بگیری
قشنگ و پر جاذبه و کوتاه و خوش
مثل یه خوابی که میای و میری
چشام به سالی که میاد روشنه
پاقدمش خیلی برام عزیزه
الهی امسال توی هیچ خونه‌ای
خواب عروسکا بهم نریزه
***
مباد چیزی از این انتظار کم بشود
و در مسیر تماشا غبار کم بشود
کنار آینه قیچی زدی به موهایت
که از طبیعت من آبشار کم بشود
برای عشق نگارنده هست و می ترسم،
خدا نکرده زمانی نگار کم بشود
چه حسرتی بکشد واگن پر از شوقی
که در میانه ی ریل از قطار کم بشود
به اسب‌های اصیل تو برنخواهد خورد
از این قبیله اگر یک سوار کم بشود
سری که در قدم عشق سر به زیر نشد
خوشا برابر تو روی دار کم بشود

حکایتهای قُلمراد

یه همچین ملت نجیبی هستیم ما!

رئیسی:
مبادا بشنوم ادارات رشوه می گیرند.

قُل‌مراد:
الان با این حرف رئیس‌جمهور محترم، تمامی اهالی ارتشاء خجالت کشیدند و دیگر رویشان نمی‌شود رشوه بگیرند و بدهند. پیشنهاد می‌شود رئیس‌جمهور با همین ادبیات تذکراتی هم به اختلاس گران بدهند و بگویند: مبادا بشنوم کسی اختلاس کند.
همینطوری و به همین سادگی مشکل رشوه و اختلاس در مملکت ما حل می‌شود. چرا اینقدر مسئله را می پیچانند؟!

تریاک از سبد مصرف معتادان پر کشید!
گرانی تریاک مصرف کنندگان را مجبور کرده به مواد مخدر صنعتی رو بیاورند.

قُلمراد:
بالاخره این ملت یا راهی خواند یافت یا راهی خواهند ساخت. وقتی گوشت مرغ گرون می‌شه، پای مرغ می‌خورن. برنج داخلی گرون میشه برنج هندی می‌خورن. گوشت قرمز گرون می‌شه، قلم گاو می‌خورن. میوه گرون می‌شه میوه پلاسیده می‌خورن. حالا هم که تریاک گرون شده، زدن تو کار صنعتی. ماشین گرون می‌شه، پیکان سوار میشن.
یه همچین ملت نجیبی هستیم ما.

افزایش انجماد اجساد برای بازگرداندن آنها به زندگی در آینده
شمار بسیاری از مردم و حیوانات خانگی در آزمایشگاه‌های برودتی منجمد می‌شوند، به این امید که روزی با پیشرفت علم به زندگی بازگردانده شوند.
آرتی عربی نوشت: در «مؤسسه کریونیک» میشیگان آمریکا حدود ۱۹۷۵ جسد شامل سرآشپزها، دانشجویان، اساتید و حیوانات خانگی در نیتروژن مایع نگهداری می شوند تا در آینده و با پیشرفت علم دوباره به زندگی برگردند.

قُلمراد:
یعنی اینقدر تو این دنیا بهشون خوش می گذره؟ اونجاها معنی زندگی سگی رو می‌دونن چیه؟ می‌دونن اینجا وقتی یکی می‌میره میگن: «راحت شد بنده خدا!»؟. ما اینجا همیشه ورد زبونمونه که: سال به سال قربون پارسال. به نظرم بهتره برای ما ایرانیا یه تکنولوژی بسازن که ما رو برگردونه به چند سال پیش. اونوقت می‌بینین مردم ما چه پولی میدن بابتش.

ماجراهای من و بی بی

آخ بیا که نوروزه... دنیا دو روزه!

کبری خانم که رفت بی‌بی گفت:
- زنیکه خَجِلتم نیکشه، بوگو تو بزرگتر کجا هسی که خودوته ایطو اناختی وسط مِخی بزرگتری کنی، هی بیاصُل کن بیاصُل کن!
نگاهش کردم.
-بنده خدا کبری خانم چیزی نگفت که بی‌بی. میگه اگه شما اجازه میدین بعد چن سال، تو این عید نوروزی، گوهرخانومو بیاره با هم آشتی کنین. راستم میگه بی‌بی، الان چن ساله بیخود و بی‌جهت با هم قهرین، سن و سالی‌ام از دوتاتون گذشته دیگه.
- کبری غلط کرد با تو... اگه هرکه یادُش رفتاشه، من یادُم نرفته گوهر چه حرفِی پشت سر من زدود. توأم لازم نکرده کاسِی داغ‌تر آش بیشی.
- بی‌بی، جسارت نباشه‌ها! ولی تا اونجایی که من یادمه این شما بودین که اول رفتین پشت سر گوهر خانم و نوه‌اش کلی حرف زدین. درست نمیگم؟
-نه! درست که نیگی هیچی، بیخودم می کنی ور مفت می‌زنی. دخترکه‌ی چیش سفید، تو دری نون منه میخوری بعد طرفِ گوهرو رِ می گیری؟
- نه بی‌بی، طرف گوهر خانوم چیه؟ فقط محض یادآوری گفتم بخدا. بعدم بی‌بی جان، من میگم حالا هر چی بوده تموم شده، والا همه تو سال نو، کینه کدورتا رو میذارن کنار، اصن خوبیِ سال جدیدم همینه دیگه. شمام کوتاه بیاین، اجازه بدین بیاد خونتون این قهرام تموم شه بره...
- نه، هی که گفتم، من دیه تا عمر درم نیخوام ریخت نحس ای گوهرو رِ ببینم...
- والا خودتون صلاح می‌دونین بی‌بی، ولی مردمِ محل به عنوان یه بزرگتر یه طور دیگه رو شما حساب می کنن...
- خیل‌خووو، تو دیه هندونه زیر بغلُم نزن... مردم محل بیخود کردن با تو! اصن می‌فمی‌چی‌چیه؟ تو خو هیچی، کبری خو هیچی، آمیتا پاچانم که بیا من نیرَممم...
صدای گوشی را که شنیدم خیز برداشتم برای تلفن...
گوشی را که قطع کردم بی‌بی نگاهم کرد..
-کی بود؟
-مش موسی...
گوش‌هایش تیز شد و گل از گلش شکفت...
-وووی، چی‌چی میگف؟
-هیچی بی‌بی، چیز مهمی نبود...
-مرضضضض، ینی چی‌چی چی مهمی نبود؟ می گم چی‌چی می گف؟ خو بنال دیه، جون به سرُم کردی.
- هیچی بی‌بی، گف تو ای سال نویی، میخوام بیام بی‌بی رو با گوهر خانوم آشتی بدم، گفتم به خودتون زَحمت ندین بی‌بی قبول نمی کنه...
-چی‌چی؟
هیچی دیگه بی‌بی. گفتم نیاین بی‌بی قبول نمی کنه...
-تو غلط کردی!
-عه! ینی چی بی‌بی؟ دس شما در دنکنه!
- دس شما درد نکنه و مرضضض! تو بیخود کردی جوی من حرف زدی!
-بی‌بی ینی شما میخواسین قبول کنین؟
-ها!
-ینی می‌خواین قبول کنین آشتی کنین؟
-هاااااا! اصن دختر هرچی فک می کنم می‌نم آدم بویه کینارِ بیریزه دورا!
از جایش بلند شد.
-الان کجا میری بی‌بی؟
- برم لَواسامه کنم برُم با مش موسی بیریم خونه‌ی گوهر، میگم چارقد آبی گل گلیو خوبه کنم سرُم
-بلللله بی‌بی، خوبه!
بشکن‌زنان همانطور که می‌رفت لباس‌هایش را عوض کند گفت:
-آخ بیا که نوروزه... دنیا دو رووووزه!

گلابتون